



بها نه

✍ اکبر کرباسی

دلیم به یاد تو هر شب بهانه می‌گیرد
هوای وصل تو را عاشقانه می‌گیرد
تو آن یگانه‌ای ای بی‌زوال بی‌همتا
که دل سراغ تو را عارفانه می‌گیرد
تو خود چه آیتی ای مرجع مراجع ما
که گفته‌های تو را صد رسانه می‌گیرد
به کشتزار دلیم بذر آرزوهایم
خوشم که خوشه‌ی امید دانه می‌گیرد
چه کرده‌ایم مگر ما که تیر ترکش تو
کمان کشیده و ما را نشانه می‌گیرد
کسی که خانه‌ی او عاقبت دل خاک است
چه حاجت است به افلاک خانه می‌گیرد
به هوش باش اگر توسنی کنی ای دل
فلک وجود تو را تازیانه می‌گیرد
به سرخی رخ گلگون من میر حسرت
که رنگ خون دلی از زمانه می‌گیرد
دلی که غرق به خون است در سراپه‌ی دهر
کجا ترانه و چنگ و چغانه می‌گیرد
به کوری دل هر بدسگال اهریمن
سروده‌ام همه جا پشتوانه می‌گیرد
ز شعله‌های حسد دامن حسودان سوخت
که طبع من روش شاعرانه می‌گیرد
کلام نافذ من مثل گوهر نابی است
چو مشتری بخرد دُر خزانه می‌گیرد
به باغ دهر درخت وجود «کرباسی»
گمان میر که دوباره جوانه می‌گیرد



تقدیم به بهار زندگی

تا بهمانی با من

✍ مریم آذرنگ

خواستم مانند تو باران شوم
با گلی تشنه هم پیمان شوم
خواستم مانند گل‌های بهار
در بهار چشم تو حیران شوم
خواستم قلب تو را راضی کنم
بی‌تعارف در دلت مهران شوم
خواستم در پرتو چشمان تو
همچو اشک دیده سرگردان شوم
خواستم دیوار غم‌ها بشکنم
خواستم بر درد تو درمان شوم
خواستم با عشق رویت سر کنم
روزگار رفته را جبران کنم
تا بهمانی با من و من همچنان
با تو باشم عشق را آسان کنم

راز و نیاز

● هاجر (آیدا) سبکروح

بار پروردگار داستانم را بگیر و از ورطه‌ی هولناک زندگی رهایم کن.
داستانم را بگیر که این سمت به جز تو بلند کنم که بی‌منت باشد.

خز بار از تو دور شدم ولی حباب را آغوشی بازتر پذیرای من



بودی.

ای تنه‌پناه من! می‌دانم گاه‌گاهی کردار و رفتارم تو را می‌رنجاند ولی باز تو می‌بخشی ام.
پس تا آخرین عطفی عمرم مرا به حال خود رها نکن، که در بهمه حال به تو نیاز مندم، ای
بی‌نیازترین و تنه‌پناه‌بگاه من...

سلام بر خر مشهر

● زنده یاد سیدعلی سعیدی

ببر باد صبا از من پیامی
به خر مشهر، شهر خون پیامی
بگو ای خاک پاک لاله و خون
در و دیوارت از خون گشته گلگون
بگو ای شهر توپ و تانک و ترکش
نبودت ترسی از صدام سرکش
بگو ای شهر خوب و نازنینم
بیا بار دگر رویت ببینم
تو شهر موشک و خمپاره هستی
تو شهر مردم آواره هستی
اگر چه مدتی ویرانه بودی
به زیر چکمه‌ی بیگانه بودی
اگر چندی تو خونین شهر بودی
ز خوزستان و اهلس قهر بودی
مخور غصه که هستی شهر پاره
تو را نو می‌کنیم اکنون دوباره
«سعیدی» شکر گوید حی بی‌چون
که شد آزاد خر مشهر و کارون

گردآوری از: سیدمسعود سعیدی

کابوس شیرینی به نام «سنجش»

✍ مزده مهرآفرین

از وقتی یادم میاد، همش دلشوره و استرس امتحانامو داشتم. حالا شدت و ضعفهایی هم داشت این استرسا. حداقلش این بود که تا بچه دبستانی بودی، از سه ماه تابستون کمال استفاده و بهره رو می‌بردی. کم کمک که درسا سنگین‌تر

شد و سخت‌تر، تابستونا برات دلچسب‌تر هم می‌شد.
از دبیرستان دیگه فکر کنکور به سرت میفته و دو راهی که پیش رو داری، نمی‌دونی چه کار می‌خوای بکنی؟ شاید سخت‌ترین مرحله تحصیلت اول دبیرستان باشه که بزرگ‌ترین دغدغه‌ات اینه که چه رشته‌ای انتخاب کنی که هم در کنکور قبول بشی و هم آینده درست و حسابی داشته باشه و هم بتونی پول درست و حسابی به جیب بزنی؟!

همه‌ی دوستاتو می‌بینی که به نوعی در تکاپو هستن و حالا دغدغه‌شون اینه که کدوم کلاس کنکور اسم نویسی کنن تا از همین حالا برنامه ریزی کنن و تو آهسته تو دلت بهشون می‌خندی که ای بابا تا ۳ سال دیگه کی به کیه؟! هر روز معلم برنامه ریزیتون میاد با یه عالمه تست هوش تو دستش تا بهت کمک کنه که بهترین انتخابو داشته باشی. حالا از یک خوان به سلامتی گذشتی، رشتتو انتخاب می‌کنی و با یه چشم بر هم زدن ۳ سال از بهترین سالای تحصیلت سپری می‌شی. سوم دبیرستان رو به پایانه و تو تازه به فکر افتادی که شروع کنی به خوندن برای کنکور. با چن تا از دوستات قرار مدار می‌ذاری که با هم درس بخونین. شاید بهتر از کلاسای کنکور باشه. آخه این جور می‌خوای از بقیه عقب نمونی، فقط می‌خونی، کاری نداری چن ساعت در روز؟ مهم کیفیت خوندنه. این کم نیاوردنه باعث می‌شه که اینقدر به خودت اعتماد داشته باشی که سرغ دفترچه دانشگاه آزاد رو هم نگیری.

تو کنکور سراسری سنجش قبول می‌شی. سه سال و نیم هم درس می‌خونی تا مدرک کارشناسیتو بگیری. تا میای به خودت ببالی که بار علمیت بیشتر شده، می‌بینی ای بابا! با این مدرک که بهت کار نمی‌دن! این جور می‌شه که بازم شروع می‌کنی به خوندن برای ارشد. برای اولین باری که کتابو دست می‌گیری، پیش خودت می‌گی: «یعنی چی می‌شه؟» یکه این سؤالو فراموش می‌کنی تا یکی دو روز مونده به کنکور سراسری، بازم این سؤال میاد سراغت اما تنها نه، با یه عالمه ترس و استرس. تو هیچ جوابی برای نداری به جز اینکه عاجزانه از خدا می‌خوای که: «خدایا به جوونیم رحم کن!»

حالا روز کنکوره، سر جلسه حاضر می‌شی. وقتی دفترچه رو بهت می‌دن با یه بسم الله و خدایا به امید خودت، بازش می‌کنی. می‌بینی این دل غافل! هیچ کدوم از سؤالا به گوشت نخورده. سنجشه دیگه!! سؤالاش که قابل پیش بینی نیست. یه حسی از درونت بهت تلنگر می‌زنه که: حواست به خودت باشه، زمان داره می‌گذره، حالا وقت شوکه شدن نیست. فعلا جواب بده، وقت برای شوکه شدن بسیاریه.

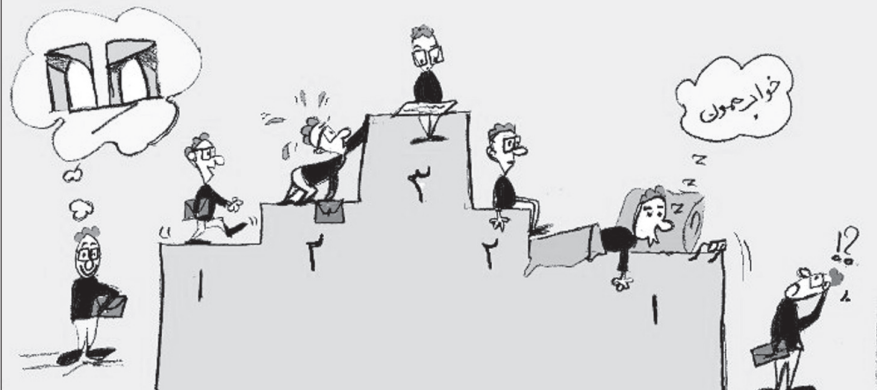
می‌دونی بدیش چیه؟ اینه که جوابشو حالا حالاها که بهت نمی‌دن! بعد از کنکور اینقدر باید کابوس ببینی و شب بیداری بکشی تا آخرش بفهمی که چه دسته گلی به آب دادی؟! ای بابا کنکور که آخر دنیا نیس! هنوز جوونی! اینقدر وقت واسه خوندن داری!

یه دو ماهی فراموش می‌کنی. انگار نه انگار که خانی اومده یا خانی رفته! چند روز مونده به اعلام نتیجه‌ی اول کنکور، متن همه‌ی پیامک‌هات میشه این: «سلام. می‌دونی جواب کنکور کی میاد؟» جالب اینه که همیشه بعد از سلام به «خوبی» هم می‌نوشتن! حالا لابد پیش خودشون فکر می‌کنن که: ما که می‌دونیم چه حال و روزی داریم دیگه «چو دانیم و پرسیم، سؤالمون خطاست!» منم می‌نویسم: سلام، تو سایت نوشته ۴ خرداد. هنوز گزارش تحویل پیامکم نزده که دوباره پیام میاد: برا کنکورم دعا کن. انگار نه انگار که خودمم التماس دعایی هستم. حالا فهمیدم که اشتباهی اطلاع رسانی کردم، ۶ خرداد جواب‌ها رو می‌زنن!! اینجاست که دوباره به سؤال به ذهنت هجوم میاره که: حالا راستی راستی، یعنی چی می‌شه؟! نمی‌دونم این متن چه تاریخی به دست شما می‌رسه و کی می‌خونیدش؟ اما اینو می‌دونم که دیگه جواب کنکورو زدن و هر کسی می‌دونه که چه گلی به سر خودش زده. آخیش. و این یعنی پایان تمام استرس‌ها و کابوس‌ها. یعنی از هفت خوان گذشتن. حالا هر کس داره برای آینده‌ش برنامه ریزی می‌کنه و یا برای دانشگاه یا به فکر کار که یه لقمه نون حلال توش باشه.

امیدوارم همیشه از هفت خوان‌های زندگیمون به سلامتی بگذریم. کنکور که آخر دنیا نیست.

حالا خودمونیم. راس راستی آخرش چی می‌شه؟

طرح از: سمیه مردانی



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

